

دست سرنوشت چنان اقتضا کرد که من تجربه تلخ دیگری را هم در زندگی استاد ببینم و آن مرگ مادرشان بود. تصویر استاد و محمدجعفر و دو گونه رفتار آن‌ها را از تشییع جنازه نیلوفر در ذهن داشتم. با استاد و محمدجعفر به تشییع جنازه مادرشان رفتیم. همان مرد با همان صلابت و همان شکوه و همان محمدجعفر با همان رقت احساس و همان زلالی و اشک درون. گذر ایام ذره‌ای از صلابت اولی و زلالی دومی کم نکرده بود و من حیرت‌زده به آن دو نگاه می‌کردم و حیرتم وقتی دو چندان شد که فردای آن روز به من زنگ زدند و گفتند: حدیقه منتظر است، چرا نمی‌آیی؟ و من متحیر به کتابخانه شخصی ایشان رفتم و مشغول به تصحیح شدیم. آن روز فضا بسیار سنگین بود. آن قدر که من کمی نگران استاد بودم. چند بار خواستم چیزی بگویم که محمدجعفر را به سخن وادارم و اشکی بر چهره‌اش جاری شود، شاید آبی باشد بر آتش درونش، اما نشد. مقاومت استاد در برابر محمدجعفر خیلی زیاد بود، اما اثر اندوه بر چهره استاد نقش بسته بود و من این چیزها را می‌دیدم و متحیرتر می‌شدم. می‌خواستم چیزهای دیگری هم بگویم درباره سفرهای خستگی‌ناپذیر استاد و اینکه یک بار به ایشان گفتم به قیاس «شمس پرده» باید به شما بگویم «یاحقی پرده» بس که سیر آفاق و انفس می‌کنید، اما دیدم اولاً خود ایشان در چند کتاب شرح دقیق سفرها را نوشته‌اند و ثانیاً مطلب دارد طولانی می‌شود و نگرانم مخاطبان خسته شوند. خدا بر عمر باعزت استاد ما بیفزاید که چراغ گروه ادبیات فارسی را نه فقط در دانشکده ادبیات و ایران، بلکه در جهان روشن نگاه داشته است!

گشت و گذارهای دانشگاهی

دکتر دانیلا مینگینی

دانشگاه ونیز - ایتالیا

بسیار خرسند و مفتخرم از اینکه می‌توانم در کنار همکاران و دوستان صاحب‌نام، در نگارش این کتاب بزرگداشت و تجلیل از استاد گرامی، جناب آقای دکتر محمدجعفر یاحقی که به مناسبت هفتاد سالگی ایشان در دست تهیه است، همکاری کنم.

اولین دیدار من با جناب آقای دکتر یاحقی به سیزده سال پیش (۲۰۰۴/۱۳۸۰) برمی‌گردد، زمانی که ایشان در یک گردهمایی تخصصی با موضوعیت شعر کلاسیک فارسی که توسط جناب آقای پرفسور زیپولی (Zipoli) و همکار دیگرم سرکارخانم دکتر زانولا (Zanolla) و این‌جانب در دانشگاه و نیز سازمان‌دهی شده بود حضور به هم رساندند. آن چیزی که آن زمان من را بسیار تحت تاثیر ایشان قرارداد، سازگاری، سادگی و صافی بیش از اندازه روح، همدردی و همراهی انسانی و فکری در کنار فرهنگ غنی و نقش مهم‌اش در جامعه نو پوشاندن بر تن نه تنها دانشگاه خودش که بر تن جمع زیادی از محققان ادبیات فارسی بود و هست.

در تأیید بی‌پیرایگی‌اش خاطرهای را به یاد می‌آورم که هنوز لبخند بر لبانم می‌نشانند. زمانی که برای اقامتش در ونیز هتلی را برایش رزرو کرده بودیم که برحسب اتفاق همانم با شهری در شمال شرقی ایتالیا بود (هتل تریسته همانم با شهر تریسته (Trieste) که در حدود ۱۵۰ کیلومتری ونیز واقع شده است) و او به دلیل سوءتفاهم و کاستی در اطلاع‌رسانی ما به او، به اشتباه به جای توقف در ونیز به آن شهر می‌رود و هتل را نمی‌یابد و با چه سادگی و بدون هیچگونه دلخوری و انگشت اتهام دراز کردن به سوی کسی، به ما زنگ می‌زند و شرح ماجرا را می‌دهد. فکرمی‌کنم این اولین حادثه‌ای بود که روابط کاری‌مان را تبدیل به روابطی دوستانه و صمیمانه کرد.

دکتر یاحقی، یک سال بعد از سفر به ایتالیا و حضورش در دانشگاه ونیز، ما را برای ارائه طرح‌های تحقیقاتی‌مان در زمینه غزل کلاسیک فارسی به دانشگاهش دعوت کرد (طرح آبرمتن ادبیات غنایی فارسی Lirica Persica Hypertext و طرح دیجیتال‌سازی نسخ خطی دیوان سنایی) و دیدارهایی را با اساتید و

دانشجویان برنامه‌ریزی کرد که در آنها احترام و ارزش‌گذاری صادقانه و والایش را نسبت به کار ما ابراز داشت. باز هم در این موقعیت علاوه بر مهمان‌نوازی سخاوتمندانه‌اش، شفقت، رأفت و رفاقتی نشانمان داد که تشریفات فضای کاری را مغلوب خود ساخت. به یاد می‌آورم که با وجود دیروقت بودن زمان رسیدنمان، به شخصه به استقبالمان در فرودگاه مشهد آمد و پس از آن همگی با سرخوشی او را در جستجوی اتومبیلش همراهی کردیم چراکه محل پارک اتومبیلش را از یاد برده بود.

نوشتن این سطور اهمیت فراوانی برایم دارد، زیرا نسبت به ایشان احساس دین می‌کنم. برای چند سال تنها به طور محدود و از راه دور با هم در ارتباط بودیم؛ بعد از اینکه در سال ۲۰۰۵/۱۳۸۴ از پرفسور زیپولی (Zipoli) و سرکارخانم دکتر زانلا (Zanolla) و من دعوت شد تا پروژه‌های در دست بررسی دانشگاه ونیز را در دانشکده وی معرفی کنیم، موقعیت‌های دیگری برای دیدار نداشتیم مگر سلام و احوالپرسی‌های کوتاه و مختصر در شلوغی‌های کنفرانس‌هایی در تهران.

در سال ۲۰۱۳/۱۳۹۲ در طی نامه‌نگاری با ایشان درخواستم را مبنی بر امکان همکاری و اقامت برای یک دوره تحقیقاتی در دانشگاه فردوسی به منظور خوانش، فهم و ترجمه و کامل منظومه خسرو و شیرین اثر نظامی گنجوی مطرح کردم. در این زمان که به‌شدت درگیر این پروژه بودم متوجه شدم که نیاز فراوانی به فضای فرهنگی و زبانی ایران دارم و از این‌رو دسترسی به منابع کتابخانه‌های غنی و پربر شهر مشهد و کمک و یاری همکاران گرامی دانشگاه برای بحث و گفتگو در باب درک قسمت‌های پیچیده متن مذکور گامی ضروری و حیاتی برای به سرانجام رساندن این پروژه بودند. اقامت در مشهد مرحله اول از مسیر طولانی و پر مشغله‌ای بود که به ترجمه کامل این شاهکار ادبیات زبان شیرین فارسی به زبان ایتالیایی منجر شد که به‌تازگی نیز به چاپ رسیده است.

اما این چهار ماه اقامت تنها به تحقیق و پژوهش در مورد پروژه خسرو و شیرین سپری نشد، بلکه فرصتی ارزشمند برای ملاقات با بسیاری از همکاران و ادیبان برجسته نه تنها مشهدی بلکه از شهرهای دیگر ایران همانند بندرعباس، شیراز، رشت، سیستان و بلوچستان و غیره برای مبادله طرح‌ها و ایده‌هایمان و همچنین معرفی تاریخچه طولانی و مهم تحقیقات ایران‌شناسی در ایتالیا از قرن چهاردهم میلادی تا کنون و در نهایت دیدار از دانشکده‌های ادبیات دانشگاه‌های گوناگون و آشنایی با فعالیت‌هایشان نیز بود. از آن ماه‌ها به خاطر می‌آورم که با همراهی جناب استاد یاحقی به دیدار استاد گران‌قدر، استاد محترم منوچهر ستوده که در آن زمان در حدود ۱۰۰ سال داشت به چالوس رفتیم. من تا آن زمان افتخار آشنایی با ایشان را نداشتیم و این اولین دیدار ما بود. حضور او با فرهنگ غنی، فرهیختگی‌اش، ذکاوت، تیزهوشی و تجربه فراوانش از زندگی در خانه‌ای ساده و زیبا که محصور در باغی شگفت‌انگیز و دلپذیر بود، او را برایم به مانند نمونه‌ای از حافظه تاریخی غیرقابل جایگزین ایران نمود. آن چند ماه به خصوص در مشهد موقعیت بسیار مفیدی برایم بود تا روند کار

پژوهشی دانشجویان مقطع دکترا در رشته ادبیات فارسی را از نزدیک مشاهده کنم و با روش و متد آموزشی و پژوهشی‌شان آشنا شوم، ضمن اینکه در زمان‌های ممکن در همایش‌ها و کنفرانس‌ها نیز شرکت می‌کردم. آقای دکتر یاحقی با سخاوتمندی بی‌مثالی تمام امکانات لازم و ضروری چه از نظر مادی (اتاق کار، اجازه ورود به کتابخانه، کمک‌های ارزشمند و منحصر به فرد دوست عزیز و گرامی سرکار خانم اعظم جنتی و همچنین جناب آقای رضا موسوی مسئول بخش رایانه‌ای و غیره) و چه از نظر علمی و تخصصی (اختصاص وقت پرارزشش برای خواندن بخش‌های سخت متن، معرفی به همکاران و اساتید دیگر که می‌توانستند در مورد پروژه‌ام مثمر‌تر باشد و در نهایت دعوت به حضور در جلسه‌های فرهنگستان زبان و ادب فارسی در تهران و معرفی این‌جانب به همکاران نامدارش و همچنین رئیس محترم فرهنگستان جناب آقای دکتر حداد عادل) را در اختیارم قرار داد.

قابل ذکر است که در کنار تمامی مسائل و مشغله‌های کاری لحظه‌های زیادی نیز بودند که مورد استقبال و محبت گرم و صادقانه افراد واقع می‌شدم. البته برای من نام استاد یاحقی جدا از نام همسر ایشان، سرکار خانم دکتر بوزر جمهری، فرزندان‌شان و تمام اعضای خانواده‌شان نیست، زیرا ضمن سپری کردن اوقاتی بس خوش، با پذیرش من در خانواده‌شان به من فرصت شناختی عمیق و از نزدیک از فرهنگ ایرانی را دادند. فرهنگ کشوری که بیش از سی سال است که در مورد زبان و ادبیاتش با عشق و علاقه در حال پژوهش و مطالعه هستم. فرهنگ ایران فرهنگی است با منابع پایان‌ناپذیر و حیرت‌انگیز علمی و دریایی از موضوعات متنوع و گاهی حتی پیچیده، همیشه بخشنده و در مقابل بسیار پذیرا و چنین غنی و پربر که حتی برای متخصصان و پژوهشگران هنوز ناشناخته و بکر است. دوستی و مهربانی‌ای که از طرف همکاران دانشگاهی و یا حتی خارج از دانشگاه مرا در برگرفته بود باعث شد که هیچ زمانی احساس غربت و تنهایی نداشته باشم و نگرانی به خاطر دوری از فرزندانم را راحت‌تر تحمل کنم و بیش از پیش برایم مبرهن شد که ارزش انسانیت فراتر از تفاوت‌های جزئی‌مان است و پیوندی غیرقابل انکار با بشریت دارد.

زبانم قاصر است از اینکه اهمیت لطف استاد یاحقی را در تحقق تجربه‌ای این چنین ارزشمند، تنها در چند سطر بیان کنم. تجربه‌ای که در طول اقامت چند ماهه در سال ۲۰۱۳/۱۳۹۲ و همچنین پس از آن در سال ۲۰۱۶/۱۳۹۵ (از ماه آوریل تا جولای) با حمایت بنیاد نخبگان و مجدداً با کمک‌های شایان استاد یاحقی برای فرصت تحقیقاتی سه ماه دیگری در مشهد کسب کردم.

از آخرین فرصت مطالعاتی دو خاطره بسیار ماندگار به دلایل کاملاً متفاوت به یاد می‌آورم. خاطره اول از روزی است که به همراهی دانشجویان مقطع دکترا به کلات نادری رفتیم و در آنجا درحالی‌که از قلعه فرود کلات نادری بالا می‌رفتیم قسمت‌هایی از شاهنامه را نیز می‌شنیدیم که روایتی از حوادثی غم‌انگیز در آن مکان بودند. طبق روال معمول با دوستان ایرانی زمان حرکت، صبح زود در نظر گرفته شده بود و صبحانه را در سبزه‌زاری کنار جاده خوردیم. در آن روز همسرم که تازه به ایران آمده بود، ما را در این سفر

همراهی می‌کرد و زمان صبحانه جاده‌ای موقعیتی شاد و صمیمانه در کنار دوستان بود. یکی از زیباترین لحظات این خاطره مربوط به زمانی است که در کلات به سمت قلعه‌ای در حال پیاده روی بودیم که محل خودکشی شیرزنان شاهنامه بوده است. حکایتی ادیبانه و درخور توجه که ضمن گوش دادن به آن، منظره زیبای پیش رویمان، آن را جذاب‌تر می‌کرد. آن روز و آن لحظات یکی از بهترین خاطره‌هایی است که از ایران در ذهنمان حک شده است و تمام این‌ها به خاطر استاد و دوست گرامی ام‌آقای دکتر یاحقی است.

دومین خاطره مربوط به سفر به شهر فردوس، زادگاه ایشان است. در آن زمان به همراهی چندی از دوستان، جناب آقای دکتر امیر الهامی و سرکارخانم دکتر فاطمه ماهوان و همکار لهستانی‌مان دکتر Magdalena Rodziewicz علاوه بر بازدید از یک باغ زیبا در نزدیکی بیابان و یک چشمه آبگرم معدنی فردوس، سری هم به خرابه‌های خانه قدیمی استاد یاحقی در محله کودکی‌اش، ویرانه‌های حمامی عمومی، دکان‌ها و باقیمانده‌هایی از آثار زلزله سال ۱۳۴۷ در آن شهر زدیم. در حین بازدید از این خرابه‌های قدیمی پر از خاطره و دلنگی، او نیز داستان‌هایی از زمان کودکی‌اش، بازی‌ها و شخصیت‌های مهم آن دوران، زندگی خانوادگی، رسم و رسوم و دوران تحصیلش برایمان تعریف می‌کرد. در آن روز ضمن آشنایی با گویش فردوس، موفق به ثبت تعداد زیادی از اصطلاحات عجیب و غریب و اصیل این گویش شدم که این سفر کوتاه را فراموش نشدنی و ارزنده کردند.

در آن موقعیت که در من اثری تکان‌دهنده و عمیق گذاشت، مردی را دیدم که در زمینه کاری‌اش مراتب عالی را پیموده و به بالاترین مقام‌ها دست یافته است. چه در کشور خودش و چه خارج از آن شخصیتی مشهور و موفق است. مردی پر از احساس سرزندگی که با تجربه و دانشش زمان حال را در آینه تاریخ می‌بیند و به‌مانند انسانی اصیل هیچ‌گاه ریشه‌های خود را که از شهری کوچک با ارتباطات انسانی والا و فرهنگی با پیشینه‌ای بس قدیمی، فراموش نکرده است.

علاوه بر صلاحیت‌های علمی و تخصصی ایشان که بی‌نیاز از مدح و سخن من است، به نظر من دو ویژگی مهم، شخصیت ایشان را برجسته‌تر می‌کند. انرژی، شادابی و اشتیاق روزافزون وی برای اعمال تغییرات ضروری و تحقق نوآوری‌هایی با احترام به سنت‌ها به همراه استعداد و توانایی ساده و طبیعی استاد و دوست گرامی‌ام آقای یاحقی در برقراری ارتباط با دیگران، به‌طوری که برای او فروشنده لبنیات در فردوس با مقامی دولتی و یا دانشجویی پر از آمال و آرزو و دودلی‌ها، بااستادی پرتجربه یکسان می‌باشد. تمام اینهاست که او را تبدیل به مردی نادر، همدل و همراه، با اخلاق و فراموش ناشدنی کرده است.

تیر به آماج نشسته

مجید زهتاب

اصفهان

کلاس هفتم یا هشتم بودم که یک‌سال دبیرستانمان برای تابستان کلاس‌های تقویتی آزاد برگزار کرد. این کلاس‌ها از چند جهت برای من دل‌انگیز و دوست داشتنی شد. به نحوی که خاطره آن هنوز از پس گذر دهه‌ها، گاهی از حافظه به ذهنم سرک می‌کشد. اول آنکه شرکت در این کلاس‌ها اختیاری بود. اینکه برای نخستین‌بار در عمرم می‌توانستم به کلاسی بروم که حضور در آن اجباری نبود، بسیار برایم جذاب بود. دو دیگر آنکه این کلاس‌ها امتحانی نداشت. پس می‌شد بی‌واهمه یادداشت و مشق و اینها از درس و آنچه می‌گذشت لذت برد. اما سومین و مهم‌ترین ویژگی این کلاس‌ها معلمان آن بود.

آن سال‌ها بر اساس طرحی بسیار عقلانی، کارآمد و خاطره‌ساز، از دانشجویان دانشگاه‌ها خواسته بودند که اگر مایلند تابستان را به‌عنوان مدرس در دبیرستان‌ها بگذرانند و کمک هزینه‌ای هم دریافت کنند. این بود که معلمان این کلاس‌ها به تمامی از دانشجویان رشته‌های مختلف و متنوع دانشگاه بودند.

نام «دانشگاه» در همان روزها چونان آرمان‌شهری بی‌عیب و پر از دانایی و نشاط، دل‌مرا می‌ربود. در میان آشنایان و اقوام کسی را سراغ نداشتیم که به دانشگاه رفته باشد و از آن برای من در آستانه نوجوانی، چیزی گفته باشد. اصلاً راحت بگویم، تا آن روز من دانشجو ندیده بودم. برای همین بود که وقتی در آن کلاس‌ها دانشجویانی خوش‌تیپ، خوش‌بیان، خوش‌خلق، مهربان و خنده‌رو را به‌عنوان معلم می‌دیدم، از حیرت و شادی در پوست نمی‌گنجیدم. دیگر خبری از معلمان قدیم که چندان دلی نمی‌بردند و انگیزه‌ای نمی‌پروراندند نبود. من آن روزها به ذهنم نمی‌رسید که به‌هرحال آن معلمان قدیمی و همیشگی ما هم بیشترشان فارغ‌التحصیل دانشگاهند. آنها را، که حتی در همان مقطع دبیرستان هم اکثراً با ترکه‌ای در دست وارد کلاس می‌شدند، فسیل‌هایی قدیمی و بدخلق و متعصب می‌دیدم.

اما این‌ها همه جوان و متجدد بودند. گاهی سر کلاس سیگار روشن می‌کردند. با ما گپ می‌زدند. بی‌اجازه می‌شد از کلاسشان خارج شد. گاهی روی میزها یا نیمکت‌های ما می‌نشستند و فاصله آسمان تا زمین شاگرد و معلم را کم می‌کردند. مهم‌تر از همه این بود که به راحتی می‌شد سر کلاسشان حرف زد، سؤال کرد و اعلام نظر کرد. حتی می‌شد سر به سرشان گذاشت و برای من که هنوز در اواخر میان‌سال‌های مایه‌های شیطنت را در خود حفظ کرده‌ام، آزار و اذیت و سوژه شیطنت قرار دادن و دیدن عکس‌العمل‌های متفاوتشان موقعیت ممتازی بود.

فهرست مطالب

- نیم قرن با زبان فارسی و فردوسی ۱۳
سال‌شمار زندگی و کتاب‌شناسی استاد محمدجعفر یاحقی ۱۷

حماسه و شاهنامه

- مقایسهٔ خان‌های پهلوانان* با اشاره به رستم، اسفندیار، گرشاسب و هرکول / دکتر زاله آموزگار ۳۵
دربارهٔ نام مشوق اسدی در نظم گرشاسب‌نامه / دکتر محمود امیدسالار ۴۵
نگاهی تازه به برخی بیت‌های داستان رستم و سهراب / دکتر ابوالفضل خطیبی ۵۳
«تین» و «ابر» دربارهٔ یک باور عامیانهٔ کهن در شاهنامه / دکتر سجاد آیدنلو ۶۵
مأوای سیمرغ؟ / مهدی سیدی فرّخ ۷۷
افسانه‌های پهلوانی خاندان رستم در ادب عامّه / دکتر حسن ذوالفقاری ۹۱
روایتی کهن از داستان سهراب و گردآفرید / دکتر مریم مشرف ۱۱۹
رستم و نیزه‌دارانش / دکتر آرش اکبری مفاخر ۱۲۵
رستم: معمایی پیچیده رویکردی در شناخت شخصیت‌های شاهنامهٔ فردوسی / دکتر محمود حسن‌آبادی ۱۴۳
شعر و شمشیر* بررسی افزارنگاشته‌های محفوظ در چند موزهٔ ایران و جهان / دکتر فاطمه ماهوان ۱۶۷
اهمیت تاریخ‌نگاری پادشاهی انوشیروان در شاهنامه و غررالسیر / فرزین غفوری ۱۸۷

شعر کلاسیک

- سوزنی سمرقندی و هجو نظامی / دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی ۲۱۵
خوهر - خواهر / دکتر علی‌اشرف صادقی ۲۲۱
یادداشت‌هایی بر دیوان حافظ / دکتر غلامعلی حدّاد عادل ۲۲۵
دوگانهٔ بلاغت و حکمت در سعدی و منتبّی / موسی اسوار ۲۴۱
آیینة غیب‌نگاهی کوتاه و گذرا به نظامی و شعر او / دکتر علی موسوی گرمارودی ۲۵۱
زادگان خاقانی تحقیقی دربارهٔ فرزندان خاقانی شروانی / دکتر محمدرضا ترکی ۲۶۱
اشعار نویافتهٔ ادیب نیشابوری / دکتر یدالله جلالی پندری ۲۷۳
درنگی بر یک رباعی سرگردان / محمّدصادق خاتمی ۲۸۵
سابقهٔ برخی مضامین دیوان خاقانی در ادبیات عرب بر پایهٔ کتاب ثمارالقلوب ... / سعید مهدوی‌فر ۲۹۳
ابومنصور ثعالبی و کتاب مکارم الاخلاق پیوندیافته به او / بلال عرفعلی، رمزی بعلبکی، محمدحسین ساکت ۳۱۷



انتشارات سخن
خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه،
خیابان وحید نظری، شمارهٔ ۴۸
فکس: ۶۶۴۰۵۰۶۲
www.sokhanpub.com
E-mail: sokhanpub@yahoo.com
Instagram.com/sokhanpublication
Telegram.me/sokhanpub

دیهم هفتاد

مهرنامه دکتر محمدجعفر یاحقی

به خواستاری و اشراف

محمود فتوحی، سلمان ساکت و اصغر ارشادسرابی

چاپ اول: بهار ۱۳۹۷

تیراژ: ۱۱۰۰ نسخه

لیتوگرافی: کوثر

چاپ: آزاده

تلفن تماس برای تحویل کتاب در تهران و شهرستانها ۵ و ۶۶۹۵۳۸۰۴

پشتیبانی سایت / فروش آنلاین ۶۶۹۵۲۹۹۶